لازم آمدِ گفتگو

تقی رحمانی

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

شماره مقاله : ۱۰۰۸

تعداد صفحه : ۱۲

آخرین بررسی : ۸۷/۰۵

تاریخ تحریر : ۱۳۸۵

www.shandel.org

موضوع : ضرورتِ تعاملِ نیروهای مختلفِ جامعه در عدمِ وجودِ حوزهٔ عمومیِ قوی

لازم آمد گفت وگو

مقدمه :

روشنفکرانِ مذهبی در حالتِ رکود هستند، روشنفکرانِ دینی (خِطهٔ کیان) در بحران به سر می‌برند و بنیاد گرایان به نیّتِ هموار کردنِ راهِ بهشت، راه به بهشت نمی‌برند.

سنتی ـ رفرم گرایان درک کرده‌اند که لازم است با جریانِ بنیادگرایی ـ سنتی مرزبندی کنند و سنت گرایان از موضعِ انتقادی به عملکردِ جریاناتِ مذهبیِ طرفدارِ سیاست ورزیِ دینی می‌نگرند که شاهدِ مثال‌های دیگرِ فراوانی را در تأکیدِ ادعاییِ خود می‌توانند ذکر کنند.

سکولارهای چپ و لیبرال دچارِ نسخه پیچیِ تکراری‌اند که نشان از دُورِ ۱۰۰ ساله در تاریخِ ما می‌دهد. مجموعهٔ این رفتارها، افراد و جریان‌ها را نسبت به هم عصبانی و نکته گیر و تا حدّی بد اخلاق کرده است. به نظر می‌رسد که هر جریان، قدرتِ خود را در به رخ کشیدنِ ضعف‌های طرفِ مقابل می‌بینند تا در اثباتِ صلاحیت‌ها و تئوری‌ها و عملکردِ خویش.

زمانی بود که به راحتی می‌شد سنت گرایانی هم چون سید حسین نصر را تحتِ فشار قرار داد و از او این اعتراف را گرفت که همکاریِ شما با سلطنت طلبان به نفعِ اسلام و جامعه نیست، زیرا عملکردِ سلطنت و حکومتِ پهلوی قابلِ دفاع نبود.

سال‌ها گذشت، امروز سید حسین نصر و سنت گرایان می‌توانند به راحتی به نقدِ روشنفکرانِ مذهبی (جریانِ ملی ـ مذهبی) و روشنفکرانِ دینی (نِحلهٔ کیان) و سنت گرایانِ بنیاد گرا و سنتی ـ رفرم گرایان بنشینند و نکته گیری کنند. ایشان به صراحت به نقدِ سکولارها نشسته‌اند و به خوبی نکته گیری می‌کنند. اما در این میان نقدِ ۱. عملکردی ۲. بینشیِ سنت گرایان از دو جریانِ روشنفکریِ مذهبی [۱] و دینی [۲] و جریانِ سنتی ـ بنیادگرا و سنتی ـ رفرم‌گرا می‌تواند بسیار تأمل برانگیز باشد.

نقدِ سنت‌گرایان به جریاناتِ فکریِ رقیب :

سنت‌گرایان در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ هجریِ شمسی تلاش داشتند که با همراه کردنِ علم و فلسفه با مذهب، نسبتی انتقادی و مستقل با علومِ مدرن برقرار کنند.

حسینعلی راشد، علامه طباطبایی، سید حسین نصر، مرحوم مطهری و آیت‌الله مکارم شیرازی در دورهٔ اولِ اندیشه‌گی از چهره‌های شاخصِ این رویه بودند. عقل‌گراییِ استدلالی به کمکِ باورِ مذهبی آمد تا مقابلِ مدرنیسم و شبهِ‌مدرنیسم، جامعه را از تلاشی‌های اخلاقی حفظ کند و ایمانِ مردم را بر باد ندهد. سنت‌گرایان به بضاعتِ دفاعیِ خود آگاه بودند و در خاکریزهای مشخصی به دفاع از مذهب و اخلاق می‌پرداختند.

به عنوانِ نمونه سنت‌گرایانِ عوام مانندِ آقا شیخ احمد کافی اجازه می‌داد که جوانان، جوانی کنند، آن‌گاه ایشان را از کافه‌های لاله‌زار و شهرِ نو به سویِ مهدیهٔ کافی فرا می‌خواند.

زمانی برای جوانی کردن و زمانی برای عبادت کردن. شیخ احمد در این مسیر موفق بود و رونقِ مهدیهٔ کافی زبانزد بود و طرفدارانِ فراوان داشت. مهدیه به اندازهٔ حسینیهٔ ارشاد مخاطب داشت. هر چند توانِ تأثیرگذاریِ خلّاقِ حسینیهٔ ارشاد را نداشت. سنت‌گرایانِ نخبه در دانشگاه‌ها و مجامعِ علمی و حتی در دفترِ فرحِ پهلوی و حوزه‌های علمیهٔ قم تلاش می‌کردند که نشان دهند می‌توان عالِم و دانشمند بود و در عینِ حال به مذهبِ سنتی عمل کرد. سنت‌گرایان پذیرفته بودند که عرصهٔ تَجدد بر جایگاهِ مذهب فشار می‌آورد و می‌بایست با موضعِ دفاعی و انتقادی با تجدد مواجهه کرد و با آن یکسره قهر نکرد، رقیبِ آن نشد، بلکه منتقدِ آن شد و موقعیتِ مستقل گرفت.

جریانِ تجدد و شبهِ‌مدرنیته در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ هجریِ شمسی برای سنت‌گرایان قدر و منزلتی در خورِ توجه قائل نبود. محمدرضا شاه در کتابِ شکستِ شاهانه نوشتهٔ شوکراتس اعتراف کرد که با برخی از سیاست‌های مروجِ بی‌بند و باری، سنت‌گرایانِ عوام را از سلطنتْ دل‌زده کرد. از طرفی ناتوانیِ حکومتِ شبهِ‌مدرن، شبهِ‌سکولار و شبهِ‌ملیِ پهلوی نتوانست تکیه‌گاهی برای سنت‌گرایان شود تا بتوانند مبتنی بر سنتِ ایرانی ـ اسلامی نوعی

از مشروطهٔ سلطنتیِ همراه با سنت را تقویت کنند. سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ هجریِ شمسی، پایانِ سال‌های تعادل و میانه روی بود. میانه روهای ملی، مذهبی‌ها و سکولارهای چپ و راست همگی در مقابلِ طرفدارانِ شدتِ عمل قرار گرفتند. شدتِ عمل را محمدرضا شاه و ساواکِ وی شروع کردند و دیگر دفترِ فرح و کانونِ پرورشِ کودکان و نوجوانان و انجمنِ سلطنتیِ حکمت و فلسفه و ... مغلوبِ زمانه بودند.

سید حسین نصر، احسان نراقی، راشد و بسیاری دیگر می‌باید سکوت می‌کردند چون سخنانِ ایشان در جامعه نفوذی نداشت. ایشان باید منتظر می‌ماندند تا نتیجهٔ کار را ببینند. حال نزدیک به سه دهه است که سنت گرایان شاهدِ عملکردِ جریاناتِ گوناگون هستند، اگر چه هنوز جمع بندیِ عملکردِ جریانات امری زود هنگام است، اما امروزه دیگر سنت گرایان مدعی شده‌اند شرایط همانندِ دورانِ حسینیهٔ ارشاد نیست که شریعتی با ابرازِ یک جمله حریفِ اندیشهٔ سنت گرا شده و آن را از دُور خارج نماید.

امروزه سنت گرایان از هر جریانی می‌توانند سؤال کنند که چه در اَنبان دارید؟ چه گُلی بر سرِ مردم زده‌اید؟ چگونه اندیشیده و چگونه عمل کرده‌اید؟

مدرنیته، رقیبِ اصلیِ سنت گرایان، چهرهٔ کاملِ خود را نشان داده. سقوطِ سوسیالیسم، اُفتِ لیبرالْ دموکراسی و موجِ فلسفیِ پست مدرن علیهِ مدرنیته و چهرهٔ نامطلوبِ جهانِ کنونی، می‌توانند سنت گرایان را در نقدِ مدرنیته بسیار کارا سازند. آن هم سنت‌گرایانی که ادعای مدینهٔ فاضله سازی ندارند. در همین رابطه سنت گرایان، مدعیِ معتقدانِ به مدرنیته در ایران‌اند که شما می‌خواهید نسخهٔ بدلیِ تجربهٔ غرب در ایران باشید که نتیجهٔ مبارکی در خاستگاهِ اصلیِ خود نداده است.

سنت گرایانْ مخالفِ مدینهٔ فاضله در این جهان هستند و به دنبالِ بهتر کردنِ زیستِ بشر برای مردمِ خود هستند. ایشان می‌توانند از سنتِ تاریخیِ خود که همان رام کردنِ حکومت‌های سرکش می‌باشد شاهدِ مثالِ موفقِ فراوان بیاورند.

در عوض سنت گرایان از عملکردِ سنتی ـ بنیاد گرایان سؤال می‌کنند که چگونه در مقابله با مدرنیته، به خشونت دست یازیده و از مدارِ قرآن و سنت فراتر می‌روند و در حقیقت در دامِ مدرنیته افتاده و همانندِ مدرنیته تلاش می‌کنند که ابزارِ آنان را در خدمت بگیرند و نتیجهٔ آن اشتباه، دو قضیه است که همانا مواجههٔ خشونت آمیز با دیگران اعم از مذهبی‌ها و غیرمذهبی‌ها است.

تجربهٔ طالبان و القاعده و شروعِ جنگ‌های فرقه‌ای میانِ شیعه و سنی آنسان نگران‌کننده است که وظیفهٔ ادیان که ایجادِ اُلفَت و محبت است را به چالش می‌کشد. به عبارتی وظیفهٔ دین، ایجادِ محبت و اُلفت و برابری و برادری است در حالی که سنتی ـ بنیادگرایان خشونت را ترویج می‌کنند و کمک به انجام و تحققِ جنگِ تمدن‌ها می‌کنند.

سنت‌گرایان با بنیاد گرایی مرزبندی داشته‌اند. ایشان با حاکمیتِ دینی که با دولتِ مدرن همراه شود، موافق نبوده‌اند. در عوض سید حسین نصر و راشد و... به حکومتِ مشروطهٔ سلطنتیِ متأثر از آرای مرحوم نائینی باور داشته‌اند. امروزه اندیشه‌های بنیادگرایی مَلغَمه‌ای از سنت و مدرنیسم است که نتیجه‌اش تلفیقِ شبهِ‌مدرن و شبهِ‌سنتی می‌باشد. از سویی گفت‌وگو و تعاملِ سنت گرایان با سنتی ـ رفرم‌گرایان نیز قابلِ تأمل است. سنتی ـ رفرم‌گرایان در وادیِ حرکت با سنت گرایانِ عقلی هم خانه بودند و راشد، سید حسین نصر، سید جمال الدین اسدآبادی، مرحوم نائینی، آخوندِ خراسانی و آیت‌الله بروجردی را ستایش می‌کردند. اما به مرورِ زمان سنتی ـ رفرم‌گرایان در مواجهه با روشنفکرانِ مذهبی (نِحلهٔ شریعتی و بازرگان) از سنت گرایان جدا شدند و وضعیتِ انتقادی و فاصله گذاری نسبت به حاکمیتِ پهلوی گرفتند. همین امر سنتی ـ رفرم‌گراها را مقبولِ زمانه کرد و آنان را از سنت گرایان برتر ساخت. مطهری در دورهٔ دومِ اندیشیدگی با مرحومِ بازرگان و سحابی ماجراها داشت، اما بعد از بهمنِ ۱۳۵۷ ماجرا طورِ دیگری شد. در جدالِ بحثِ مکتبی و غیرِمکتبی و موضعِ انتقادیِ مرحوم مطهری نسبت به روشنفکرانِ مذهبی (بخوانید شریعتی، پیمان و بازرگان) و طرحِ نظریهٔ ولایتِ فقیه و نظراتِ رهبرِ انقلاب و آیت‌الله منتظری دربارهٔ ولایتِ فقیه و دفاعِ آیت‌الله بهشتی از این نظریه و همراهِ آن لزومِ اجرای احکامِ شریعت در دههٔ معروف به ۶۰، زمانه طورِ دیگری شد و در بر پاشنهٔ دیگری چرخید.

سنتی ـ رفرم‌گرایان افزون از یک دهه با سنتی ـ بنیادگرایان هم‌موضع شده بودند. چرا که در واقع عملکردِ دههٔ ۶۰ و ۷۰ سنتی ـ بنیادگرایان با سنتی ـ رفرم‌گرایان قابلِ تفکیک نبود. از طرفی باور به نوعی خاص از حکومتِ دینی در نزدِ سنتی ـ رفرم‌گرایان آنان را با سنتی ـ بنیادگرایان هم‌موضع می‌کند که چنین نظریه‌ای در موردِ رابطهٔ مستقیمِ دین و دولت در نزدِ سنت‌گرایان مقبول نیست.

هنوز نقدِ سنتی ـ رفرم‌گرایان به بنیادگرایان در مرحلهٔ تعیین‌کننده‌ای در موردِ تبیینِ دیدگاهی متفاوت تر از بنیادگرایان در رابطه با مدلِ دین و دولت قرار نگرفته، بلکه این فاصله بیشتر به رابطهٔ نوعِ مشروعیتِ حکومت باز می‌گردد و هنوز تلاش در به روز کردنِ احکامِ فقهی از سوی سنتی ـ رفرم‌گرایان به انجامِ اطمینان‌بخش و راه‌گشا نرسیده و دیدگاه‌های‌شان به یک جریانِ قدرت‌مند در حوزه‌های علمیه تبدیل نشده است.

سنت‌گرایان در نقدِ روشنفکرانِ مذهبی (نحلهٔ ملی ـ مذهبی) می‌توانند سخن ساز کنند که میانِ تئوری و عمل و نتیجهٔ حاصله فاصله زیاد است. اقبال، ادعای معنوی کردنِ هستی، جامعه و فرد را و شریعتی سودای راهی متفاوت از تجربهٔ غرب را مطرح کرد و بازرگان نقدِ اخلاقی به مدرنیته وارد کرد. ایشان سیاست را دینی کردند، اما فضایی ایجاد شد که بنیاد گرایان و سنتی ـ رفرم‌گرایان دین را سیاسی کردند. در نزدِ روشنفکرانِ مذهبی سیاست و حوزهٔ عمومی عرصهٔ ورودِ همگان (مذهبی، ملی و غیرِ مذهبی) بود. از این رو قیدی بر مدلِ حکومت زده نمی‌شد. نمونهٔ این مسئله موضع‌گیریِ این نِحله درباره نظریهٔ ولایتِ فقیه و انتقاد به برخی از اصولِ قانونِ اساسی می‌باشد. سنت گرایان می‌توانند از روشنفکرانِ مذهبی بپرسند که چرا برای ایده و نظریه‌های خود، مدلِ مناسبِ اجرایی تدارک ندیدند؟ آثارِ دههٔ ۷۰ بازرگان و نحوهٔ سلوکِ وی با حاکمیت نشان می‌دهد که روشنفکرانِ مذهبی در تحولْ مؤثر بودند، اما به دلیلِ شتاب و شدتِ تحولات نتوانستند تعیین‌کنندهٔ مناسبات و روابط باشند. در این میان در سالِ ۱۳۵۴ هجریِ شمسی حتی نتوانستند نیروهای جوانِ خود را حفظ کنند و بخشی از این نیروها را به مارکسیست‌ها و بخشِ عظیمی از آن را به سنتی ـ بنیادگرایان و سنتی ـ رفرم‌گرایان تحویل دادند.

سید حسین نصر آرای شریعتی را نمی‌پسندید و به وی انتقادِ فراوان داشت و از شهرتِ وی دلگیر بود و آن را حق نمی‌دانست. هم‌چنین به اندیشهٔ بازرگان نیز نقدِ فراوان داشت.

علّامه طباطبایی به شریعتی توصیه می‌کرد که درسِ حوزوی بخواند و مرحوم مطهری در دورهٔ اولِ اندیشگی در شرحِ کُتبِ اصولِ فلسفه و رئالیسم بر آرای بازرگان نقد داشت.

حال سنت گرایان می‌توانند بر رویِ ادعای کلانِ روشنفکرانِ مذهبی انگشتِ پرسش بگذارند که ادعایِ دوران سازِ تفسیرِ معنویِ از هستی، جامعه و انسان به کجا انجامید؟ تفسیری که داریوش شایگانی که مرجعیّتِ مدرنیته را به رسمیت می‌شناسد نیز غرب را محتاجِ پذیرشِ این معنویت می‌داند. البته پروژهٔ معنوی کردنِ اقبال و شریعتی با نگاهِ شایگان و حتی استادِ بزرگوار مَلکیان متفاوت است. اما سنت گرایان به روشنفکرانِ دینی (بخوانید حلقهٔ کیان) بسیار نکته وارد می‌کنند.

سید حسین نصر روشنفکرانِ ایرانی را اندیشمندانی دسته دوم می‌خواند. حتی در نگاهِ اول می‌توان این سخنِ نصر را بدونِ جنجال و اغراق پدیرفت. روشنفکرانِ نحلهٔ کیان، با استناد به سخنانِ اندیشمندانِ غربی آغازِ سخن می‌کنند و دربارهٔ الهیاتِ عقلی، الهیاتِ انتقادی، کلامِ جدید، کلامِ قدیم، فلسفهٔ تحلیلی، عقلانیّتِ فلسفی و... سخن می‌گویند. این بزرگواران با آدرس دادن به آرای اندیشمندانِ فلسفهٔ تحلیلی و. فلسفهٔ انتقادی بحثِ خود را پیش می‌برند. برای مثال مبنای تئوریِ قَبض و بَسطِ شریعت، متأثر از آرای کانت و آلن کواین انگلیسی است. از این سان فراوان می‌توان برشمرد.

البته روشنفکرانِ دینی (بخوانید نِحلهٔ کیان) نیز نباید از این که اندیشمندانِ متأثر از اندیشهٔ غرب خوانده می‌شوند، ناراحت شوند. به هر حال می‌توان پرسش کرد که پی ریزیِ اخلاقِ سکولار برای جامعهٔ مذهبی و سخن گفتن از این که تجربهٔ اسلام متفاوت از مسیحیت و یهودیت و جامعهٔ غرب نخواهد بود به چه معناست؟

در حالی که در واقع سرنوشتِ تمدنِ اسلامی ـ ایرانی با تجربهٔ غرب متفاوت بوده و خواهد بود. چون سنتِ گذشته، بر حال و آینده تأثیر خواهد گذاشت. تأثیرِ نِحلهٔ کیان از کلامِ جدیدِ متأثر از فلسفهٔ تحلیلی، از مشابهتِ واژگان فراتر رفته به شبیه سازیِ مفهومی نزدیک شده است. اگر در این‌باره سخن بگوییم، مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود. اکنون این نحله ریشه داده و می‌توان از میوه‌هایش محصولِ آن را شناخت. کافی است آرای چند تن از شاگردان

و چهره‌های برترِ این نحله را نام برد تا مشخص شود که "نحلهٔ کیان" خود چنین خواسته که آیندهٔ ما را در دیروزِ غرب ببیند و چنین مسیری را توصیه کند. مِتُدُلوژی، بینش را در حصارِ خود می‌گیرد. دل دادگیِ فلسفهٔ تحلیلی و کلامِ جدیدِ پروتستان، آن هم با گرایشِ اَنگلوساکسونیِ آن، چیزی نیست که روشنفکرانِ دینی (نحلهٔ کیان) بتوانند یا بخواهند آن را پنهان کنند.

آرای کانت، پوپر و کواین بر اندیشه‌های فلسفیِ این گرایش حاکم است و در عرصهٔ کلامِ جدید ارجاعاتِ ایشان بیشتر بر دیدگاه‌های جان هیک سمت دارد و در مباحثِ سیاسی، نظراتِ آیزا برلین، استوارت میل و جان راولز صحنه داری می‌کنند.

قطارِ اندیشه‌ورزیِ گرایشِ مزبور ایده‌های غیرِمحقق از حکومتِ دموکراتیکِ دینی تا سکولاریسمِ سیاسی و ساختنِ اخلاقِ سکولار بر قدرت را در کوپه‌های گوناگونِ خود دارد. چنین قطاری در حالِ حرکت است. حتی این نحله تلاش نکرده تا به قولِ خودشان از گرایشِ بهداشتی ترِ اندیشهٔ غربی برای جامعهٔ غربیِ ما سود و یاری بجوید.

سید حسین نصر تمامِ روشنفکرانِ ایرانی را دانشمندانِ درجهٔ دومِ متأثر از اندیشمندانِ غربی می‌داند، اگر چه در این مورد اغراق می‌کند، به خصوص در موردِ دکتر شریعتی، با این حال نقدِ وی قابلِ تأمل است.

سنت‌گرایان و دیگران :

اما سنت گرایان که به همه منتقد هستند، خود نیز باید پاسخ گو باشند. اگر از گذشته به حال حرکت کنیم، ایشان باید اعتراف کنند که در سیرِ گذشتهٔ خود، از زمانه عقب مانده بودند. حمایت از سیستمی که ناتوان از حلِ مشکلاتِ جامعه بود و شاهی خودکامه که به حرف و سخنِ کسی گوش نمی‌داد، نشان دهندهٔ اشتباهِ تاریخی این نحله است.

تکاپویِ تحول‌طلبی پیش کشِ سنت گرایان، اما سنت گرایان مصداقِ سلطنت را در خاندانِ بی ریشهٔ پهلوی می‌جستند. به عبارتی سید حسین نصر

در دهۀ ۱۳۵۰ هجریِ شمسی اشتباه می‌کرد اگر تصور می‌کرد که می‌تواند میانِ شاه و روحانیون اُلفت ایجاد کند. چرا که شاه دستِ روحانیت را در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ هجریِ شمسی پس زده بود و با زبانِ سرکوب به میدان آمده بود.

سنت گرایان در تطبیقِ شریعت با نظامِ مشروطۀ سلطنتی ناموفق بودند. آیت‌الله بروجردی اصول گرایی بود که وادیِ سیاست را حتی به سبک و سیاقِ روحانیونِ دورۀ گذشته که با دربار تعاملِ فعال داشتند ترک کرده بود. چنین بی‌اعتنایی شاه را مغرور کرد و نتیجۀ این غرور سرکشی بود و بازتابِ این سرکشی، سرنگونیِ نظامِ سلطنت را تصریح کرد.

از طرفی سنت گرایان در جامعه‌ای که حوزۀ عمومی قوی است و عرصۀ قدرت برای حضورِ همگان وجود دارد می‌توانستند به مشروطۀ سلطنت رضایت دهند. سکوتِ سنت گرایان در برابرِ سلطنتِ پهلوی که ناقضِ سلطنتِ مشروطه بود در عمل از حقانیتِ ایشان می‌کاست.

اما مهم تر از همه دیدگاهِ تئوریکِ برخی از سنت گرایان مانند سید حسین نصر است که معتقد است که با هرگونه نوآوری در مذهب مخالف است. وی در گفت‌وگو با رامین جهانبگلو در کتابِ در ساحتِ امرِ قدسی بر این دیدگاهِ خود تأکید کرده است.

نتیجۀ این دیدگاه می‌تواند به نفعِ سنتی ـ بنیادگرایان تمام شود. مرزِ شدیدِ میانِ دنیایِ جدید و قدیم به گسست و جدایی می‌انجامد. این جدایی در جوامعِ غربی قابلِ تحمل است، چون حوزۀ عمومی و زندگیِ خصوصیِ افراد قابلِ احترام است، اما در جوامعِ جهانِ سومی این گسست بر طبلِ جنگ و جدایی می‌کوبد و سرباز گیریِ ناخواسته به سودِ جریاناتِ طرفدارِ شدتِ عمل به ارمغان می‌آورد. گسستِ قدیم و جدید در دنیای غرب منجر به گفت‌وگوهای انتقادی در دانشگاه‌ها و برخی محافل می‌شود که امروز سید حسین نصر و دوستانش از چهره‌های بارزِ این گفت‌وگوهایند، اما در جوامعِ جهان سومی ماجرا به شکلِ دیگری رقم می‌خورد.

سید حسین نصر باید توجه کند که همان انتقادی که به روشنفکرانِ مذهبی و دینی در التقاطِ قدیم و جدید وجود دارد، بسیار بیشتر از آن بر خودِ وی

وارد می‌شود. یعنی وی نیروهای فراوانی را نسبت به تجدد، منتقدِ جدی می‌کند و آن گاه این نیروها که فیلسوف و اندیشمند نیستند و روشنفکرِ مصرف‌کننده هستند را به سوی جریانِ سنتی ـ بنیادگرا رها می‌کند. منتهای مراتب این بار از سویِ نیروهای سوق یافته به سویِ بنیادگرایی، امکانِ بازگشت به تعامل در نسبتِ معقول با مدرنیته را ندارند، چون در نتیجهٔ آموزه‌های امثالِ آقای سید حسین نصر از تجدد به طورِ کامل بریده‌اند. به‌عنوانِ نمونه می‌توان از شاگردانِ ایرانیِ سید حسین نصر نام برد که ایشان در بسیاری از موارد مانندِ استادِ خود فکر نمی‌کنند و این موارد، بسیار مهم و مسئله‌ساز است.

خاتمه :

به‌نظر می‌رسد که ما را از نقدِ سنت و نقدِ مدرنیته گریزی نیست. می‌باید گوهرِ سنت و گوهرِ مدرنیته را شناخت و در حال و هوای جدی و درونی به نوآوری پرداخت. در این راه اندیشمندانی مانندِ حمید عنایت، سعید نفیسی و برخی از اعضای معروفِ حلقهٔ برلنی‌ها موفق‌تر بوده‌اند. ایشان در میانِ نسلِ اولِ روشنفکریِ ملی ـ سکولارِ ما وجودِ چشمگیری داشتند. این بزرگان منابعِ کهنِ ما را بازخوانی و بازگویی کردند. از تعاملِ این گرایش با دیدگاه‌های سنتی ـ رفرم‌گراها مانندِ نائینی و آخوند خراسانی، قوانینِ منجر به تدوینِ مناسبی برای جامعهٔ مدرن شده و تعاملِ سازندهٔ میانِ قدیم و جدید را فراهم آوردند. با برآمدنِ گفتمانِ عدالتِ سوسیالیستی، رابطهٔ نسلِ اولِ روشنفکری با نسلِ دومِ آن قطع شد. طرفدارانِ گفتمانِ عدالتِ سوسیالیستی تحتِ تأثیرِ فرهنگِ ملی نبودند.

در میانِ اندیشمندانِ مذهبی، طالقانی، بازرگان، دکتر سحابی، شریعتی، پیمان، مهندس سحابی و... تلاش کردند که گفتمانِ نقدِ سنت و نقدِ مدرنیته را عملی سازند.

با رشدِ بنیادگرایی بعد از بهمنِ ۵۷، این گرایش از دو سو موردِ فشار قرار گرفت. یعنی از سوی اسلامِ انترناسیونالیستِ بنیادگرای مذهبی، و انترناسیونالیستِ کارگری. نتیجهٔ این کشمکش، رکودِ جریانِ روشنفکریِ مذهبی در ایران بود. روشنفکرانِ مذهبی بر تعاملِ سنت و مدرنیته تأکید داشتند، اما این تأکید در میدانِ عمل چه‌قدر محقق شده است؟

البته سید حسین نصر باید توجه کند که آیا شریعتی اندیشمندی پیروِ اندیشه‌های متفکرانِ غربی است یا تأثیر پذیرِ از آنان؟ از طرفی سنت گرایان بایستی بدانند که اندیشه و آرای ایشان نیز مانندِ دیگر گرایشات، در معرضِ زمان و مکان، نتایجِ گوناگون خواهد داد.

سنت گرایان در جوامعِ جهان سومی، نمی‌توانند نقشِ تعادل بخش در جامعه را ایفا نمایند، چرا که تأکید بر گسستِ تجدد و سنت در این جوامع، یا شبهِ مدرنیسم (هم چون سلطنتِ پهلوی) و یا در تقابلِ با آن، بنیادگراییِ مذهبی را دامن می‌زند که هیچ کدام راه به سلامت نمی‌برند. اگر دقت کنیم سید حسین نصر و سنت گرایان در میانِ دو جریانِ مزبور شاگردانِ برجسته‌ای دارند.

اما چارهٔ کار، تعاملِ جریاناتِ فکری با یکدیگر است. این تعامل در ظرفِ عینی عملی می‌گردد. به نظر می‌رسد که این تعامل با پذیرشِ این پیش شرط میسر می‌گردد که اگر همهٔ گرایشات و اندیشه‌ها رهنمون به حقیقت نیستند، اما حقِ ابرازِ نظر و عرضه کردن و موردِ قضاوت قرار دادنِ خود را دارند. به هر حال جریاناتِ فکریِ گوناگون باید وجودِ یکدیگر را به رسمیت بشناسند و گفت‌وگوی انتقادی را آغاز کنند. چنین برمی‌آید که جریاناتِ مختلفِ فکری در جامعهٔ ما اعم از سنت گرایان، سنتی ـ بنیادگرایان، سنتی ـ رفرم‌گرایان [۳]، روشنفکرانِ مذهبی و دینی و روشنفکرانِ سکولار اعم از چپ و لیبرال دارای نقاطِ قوت و ضعف می‌باشند و هم چنین کاشت‌ها و برداشت‌هایی داشته‌اند. قضاوت دربارهٔ این که کدام یک موفق تر از دیگری بوده‌اند را می‌توان به مخاطبان واگذار کرد اما باز تکرار می‌کنیم که هیچ یک از جریاناتِ مزبور از نقد مبرا نیستند. بی‌گمان هر یک از این جریانات در تأثیر گذاری بر جامعه و مخاطبان، نقشی بسیار متفاوت دارند.

۱- روشنفکریِ مذهبی، اصطلاحی بود که شریعتی باب کرد و آن را به کار برد و تا قبل از دههٔ ۱۳۷۰ متداول نبود.

۲- روشنفکریِ دینی اصطلاحی بود که با نِحله کیان بیشتر ترویج شده و وجهِ شریعت‌گرایانه آن را برجسته‌تر می‌کرد.

۳- سنتی - رفرم‌گرایان را می‌توان سنتی _ اصلاح گرا نامید که به نظر می‌رسد که اصطلاحی مناسب‌تر باشد.